



“قطب نمای” کمونیستی و کارگری در دل تحولات سیاسی

این نوشته بر اساس متن سخنرانی کورش مدرسی با عنوان "قطب نمای حزب کمونیست" آماده شده است. سخنرانی مزبور در افتتاحیه کنگره چهارم حزب کمونیست به تاریخ سپتامبر سال 2010 ایراد شده است. متن حاضر شامل تلخیص و تغییرات جزئی در متن اصلی سخنرانی است که از [اینجا](#) قابل دسترس میباشد. متن توسط سخنران از نظر انشائی تصحیح شده و کلماتی برای روشنی معنا اضافه یا حذف شده است.

"قطب نمای" کمونیستی و کارگری در دل تحولات سیاسی

عناوین

مقدمه

۱ - "ما": یک "ما"ی ماورای سیاست و ماورای طبقات وجود ندارد

۲ - معنی پیروزی برای طبقه کارگر

۳ - تفرقه طبقه کارگر منشاء ادامه حکومت سرمایه داری است

۴ - سوسیالیسم، جنبش بازگردان اختیار به انسان

۵ - دنیای بهتر دنیای انقلاب کارگری است و بس

۶ - طبقه کارگر و قدرت سیاسی

۷ - ت حزب کمونیستی

۸ - حزب کارگری

۹ - معضلات حزب سیاسی در قرن ۲۱

۱۰ - دیکتاتوری پرلتاریا دیکتاتوری طبقه کارگر بر علیه بورژوازی است

مقدمه

این بحث درباره اوضاع سیاسی ایران یا جهان در یک مقطع زمانی مشخص نیست. بلکه فراتر از یک وضعیت خاص است. اوضاع دنیا هر چه باشد و اوضاع ایران هر چه باشد یک قطب نمای پایه ای تری ما را اینطرف و آنطرف میبرد، این بحث راجع به آن "قطب نما" است.

ظاهراً هنوز برای طیف وسیعی از نیروهای سیاسی ایران، دنیای ما به سرمایه دار و کارگر تقسیم نمیشود، به خوب و بد، با شرف و بی شرف، با وجدان و بی وجدان، اسلامی و غیر اسلامی، تروریست و غیر تروریست و جدیداً انسان و حیوان تقسیم شده است. برای جلب بورژوازی، حکومت کارگری جایش را به حکومت انسانی، حکومت دمکراتیک، حکومت مردم، حکومت انسان های با وجدان و غیره داده است. اگر مارکس

از دیدگاه این‌ها میخواست مانیفست را بنویسد مبنی‌بست مینوشت تاریخ تمدن انسان تاریخ مبارزه انسانیت و حیوانیت، تاریخ مبارزه مردم باشرف با بی‌شرف و غیره است و نه تاریخ مبارزه طبقاتی. و به این ترتیب کل شفافیت طبقاتی مانیفست را به فضای گل آلود، مبهم و دلخواه انسانیت و حیوانیت، خوب و بد، خیر و شر، خلق و ضد خلق و غیره تغییر میداد.

این عقب گرد جدی است که لیبرالیسم بورژوازی در سطح جهانی، و بورژوازی ایران در این مورد خاص، به بخش وسیعی از کسانی که خود را کمونیست میخوانند تحمیل کرده است. در نتیجه امروز باید به قدیمی‌ترین سنگر کمونیستی یعنی مانیفست کمونیست برگشت و از آن در مقابل این تجدید نظر ها و تدقیق ها دفاع کرد. به این دلیل لازم است بحث را در سطح تفاوت‌های پایه‌ای تر نگاه داشت. من رئوس مهمترین آنها را قطب نمای کمونیستی در نحوه برخورد به تحولات سیاسی اسم میگذارم:

۱ - "ما"؛ یک "مای"؛ ماورای سیاست و ماورای طبقات وجود ندارد

اولین قدم در ارزیابی از تحولات سیاسی و پرداختن به "چه باید کرد" این است که قبول کنیم که یک "ما"ی ماورای سیاست و ماورای طبقات وجود ندارد. چیزی بنام "خلق" یا "مردم" به طور عام وجود ندارد. این "ما"یی که از آن نام برده میشود یک سرش طبقه کارگر است یک سرش بورژوازی، یک سرش دهقان است یک سرش خورده بورژوازی عقب مانده. این "ما" ها همه بر اساس منفعت طبقاتی خود، و لذا خط، سیاست و پرچم خاص خود حرکت میکنند.

این اولین و پایه‌ای‌ترین جهت در قطب نمای کمونیستها است. قبل از هر چیز درک این واقعیت محک درستی و غلطی سیاستی را به ما نشان میدهد. جامعه و حکومت ایران با اسلامیت، با بقایای غیر سرمایه داری، با سرمایه داری غیر متعارف و با هر نوع دیگری از سرمایه داری که مشخصات و مکانیسم ها و منافع پایه‌ای حرکت و سودآوری سرمایه را نفی میکنند توضیح داده نمیشود.

در ایران یک نظام سرمایه داری متکی به نیروی کار ارزان مستقر است. کل تفاوت در سیاست‌های جریان‌های مختلف بورژوائی اختلاف در شیوه تقسیم سود سرمایه میان بخش‌های مختلف سرمایه داران و نحوه تضمین و گسترش این نظام است.

جامعه ایران جامعه سرمایه داری است و کل مکانیزم سیاست گذاری، کل جنبش‌های بورژوائی آن در نهایت بر این لولا میچرخند. البته این به این معنی نیست که همه اشکال ستم منشاء تولدشان نظام سرمایه داری است و یا در چارچوب سرمایه داری غیر قابل حل هستند. اختناق فرهنگی، ستم بر زن و صنعت مذهب نمونه این ستم‌ها هستند. اما در ایران، مانند هر جامعه سرمایه داری دیگر، بازتولید این اشکال ستم مستقیماً به منفعت طبقه سرمایه دار گره خورده است و این بورژوازی، و نه عقب‌ماندگی یا اسلامیت، است که این اشکال ستم را زنده نگاه میدارد و بازتولید میکند. هیچ بخشی از بورژوازی ایران طرفدار آزادی سیاسی برای طبقه کارگر نیست. هیچ

بخشی از بورژوازی مترقی نیست و بورژوازی مردسالاری و مذهب را هر روز دوباره تولید میکند. منفعت سرمایه داری این را ایجاب میکند. گیرم که در ابعاد آن تفاوت هائی داشته باشند.

اولین وظیفه کمونیستها باید این باشد که این واقعیت را به خود آگاهی طبقه کارگر تبدیل کنند. مبنای این ستمها را از هاله ابهام بورژوازی خارج کنند. کسی که نتواند این پدیدهها را توضیح دهد بورژوائی است که بورژوازی را نمیتواند ببیند یا تصویر افسانه‌ای از آن دارد. طبقه کارگر را در صف مردم، خلق، انسان و غیره منحل میکند. در این سطح از بحث، دنیا به همین سفیدی و سیاهی است. یا بورژوائی است یا پرولتری. یا پرولتر هستید یا بورژوا. یا زیر پرچم طبقه کارگر هستید یا زیر پرچم بورژوازی. آلترناتیو دیگری وجود ندارد. تمام جامعه باید در مقابل این انتخاب قرار بگیرد. یا به صف پرچم کارگر میپیوندید یا به پرچم بورژوازی.

با همین قطب نما یا شاقول، در دنیای سیاست و مبارزه سیاسی و لاجرم طبقاتی، مردم به کرد و فارس و ترک و بلوچ و عرب، مسلمان، سنی، شیعه، مسیحی و یهودی و غیره تقسیم نمیشوند. اینها تقسیمات سیاسی است که بورژوازی برای تقسیم کارگر میان خود ابداع کرده است. بورژوازی مثل همیشه تلاش میکند تا در جنگ دائمی میان سرمایه داران برای تقسیم سود، کارگر کرد را کنار بورژوای کرد، کارگر عرب را کنار بورژوازی عرب، کارگر اسرائیلی را کنار بورژوازی اسرائیلی، کارگر ایرانی را کنار سرمایه دار ایرانی، کارگر چینی را کنار سرمایه دار چینی و غیره نگاه دارد. این خاصیت اصلی ناسیونالیسم و قوم پرستی و مذهب در دنیای امروز است. دامن زدن به تفرقه در صف طبقه کارگر و جمع کردن قوا برای خود در جدال دائمی شان با هم. این سؤال که کرد ها یا مردم سندج و مریوان چه باید بکنند گمراه کننده و خدمت به غیر طبقاتی اعلام کردن سیاست است. در کردستان یا در سندج و در مریوان کارگریک کار باید بکنند، بورژوایش کار دیگری میکند و بقیه میان این دو انتخاب میکنند.

در تبلیغات کمونیستی بسیاری از اوقات صف طبقاتی قابل جذب به پرچم طبقه کارگر تحت عنوان مردم مورد خطاب قرار داده میشوند، اما باید دقت کرد این محدوده‌ای دارد. این آژیتاسیون سیاسی برای جلب توده وسیع تهیدستان و خرده بورژوازی فقیر است که میتوانند به پرچم طبقه کارگر جلب شوند. این بخشی از تاکتیک است و نه هویت ایدئولوژیک. دعوت از این مردم به پیوستن به صف طبقه کارگر است نه منحل کردن طبقه کارگر در مردم.

۲ - معنی پیروزی برای طبقه کارگر

طبقه کارگر مثل خرده بورژوا نیست که عاشق اعتراض باشد. مثل دانشجوی شوریده انقلابی و چپی‌ای که مبارزه را برای مبارزه می‌خواهد، و نسبت به آن حالت عرفانی دارد، نیست.

طبقه کارگر برای این مبارزه میکند که پیروز شود. برای رسیدن به زندگی قابل تحمل تر، برای نجات از استثمار سرمایه داری مبارزه میکند. کسی که کارگر را فقط به آکسیون فرا می‌خواند تا شاید وضع "بهتر شود"، یک خرده بورژوا است که فقط از مبارزه آکسیون را می‌فهمد. اگر به عنوان دانشجو، دهقان، صاحب ملک و یا بورژوا در

مبارزه شکست بخورید، بعد از مجازات خود یا خانواده، و یا هر دو، کمابیش به زندگی تان برمیگردید.

کارگر اگر در مبارزه اش شکست بخورد، کارش، یعنی همه زندگیش، را از دست میدهد. خانواده اش را از دست می دهد، فرزندانش به فحشا، مواد مخدر و یا مزدوری در بدترین شکلش برای سرمایه داری کشیده می شود. به خاک سیاه نشانده می شود. اعتصاب برای کارگر، اصلاً آن حالت قهرمانانه ای که برای خرده بورژوا و بورژوا دارد را ندارد. اعتصاب دردآورترین اقدام زندگی کارگر است که طی آن غالباً گرسنه میماند، کارش را چه بسا از دست میدهد. برای طبقات و اقشار دیگر اعتراض و اعتصاب یک لحظه شورانگیز در قیام عرفانی ام علیه ظلم حاکم است. قهرمانی کارگر قبل از آنکه در شرکت قهرمانانه در مبارزات طبقات دیگر یا مبارزه بطور کلی بیان شود در قهرمانی کارگری که برای نجات کارگر دیگر به زیر آوارمعدن میخزد و یا برای نجات دست رقیقتش از زیر گیوتین و فیچی و پرس دستش را به زیر این ماشین آلات میفرستد نهفته است.

در نتیجه برای هر فعال کارگری، مبارزه با قابلیت پیروزی برای طبقه کارگر در آن سنجیده می شود و نه با پیوستن به صف مبارزه خلق و مردم. فراخوان طبقه کارگر به شرکت در هر اعتراض و یا آکسیون "مترقی" و ضد رژیم، کشیدن طبقه کارگر به صف سربازان طبقات و اقشار دیگر است.

حتماً رئیس جمهور شدن موسوی یا انتخاب یک زن به ریاست جمهوری آمریکا و یا تعیین یک زن به عنوان ولی فقیه در ایران بهتر از احمدی نژاد، رئیس جمهور مرد و ولی فقیه مرد است. اما طبقه کارگر چه نفعی در ریاست جمهوری موسوی یا کلینتون و یا ولی فقیه شده خانم رهنورد دارد؟ ما طرفدار شلوغی علی العموم نیستیم. ما کمونیستها، خیلی سرنگونی طلب هستیم، ولی برای ما سرنگونی جمهوری اسلامی. حتی در بهترین و انقلابی ترین حالت این سرنگونی، که در منشور سرنگونی جمهوری اسلامی مصوب حزب آمده، یک رفرم است که مطلوبیت آن فقط به عنوان مقدمه سرنگونی کل بورژوازی معنی میدهد. در نتیجه سؤال ما در هر مبارزه سیاسی این است که پیروزی این مبارزه ما را کجای نقشه رسیدن به این هدف قرار میدهد؟

۳ - تفرقه طبقه کارگر منشاء ادامه حکومت سرمایه داری است.

ما معتقدیم که همانطور که مارکس میگوید، سوسیالیسم امروز نه تنها ممکن است بلکه ضروری است. ما قائل به این هستیم که، همان طور که مارکس میگوید، شرایط عینی برقراری سوسیالیسم تماماً فراهم است. ما معتقدیم که تحقق سوسیالیسم در گرو تحقق شرط ذهنی آن، یعنی آمادگی ذهنی و عملی فاعل آن، طبقه کارگر، است. فاعل این انقلاب طبقه کارگر است و نه مردم یا خلق یا انسان ها.

تنها دلیل عدم تحقق انقلاب سوسیالیستی نا آمادگی طبقه کارگر و پراکندگی درون صف طبقه کارگر است. مبنای کل سیاست بورژوازی در سرکوب و تحمیق طبقه کارگر تضمین همین پراکندگی و نا آمادگی است.

یک بخش مهم مانیفست در این باره است، که پراکندگی طبقه کارگر رمز بقای حکومت سرمایه داری است. همان طوری که مانیفست میگوید هر روز و هر جا که طبقه کارگر

به عنوان طبقه متشکل شود آنجا و آن روز آخر عمر حکومت بورژوازی است. روزی است که بورژوازی نه اسلحه اش کار خواهد کرد نه ماشینش حرکت خواهد کرد، نه برق دارد، نه نفت، نه گاز و نه هیچ چیز دیگری. طبقه کارگر جامعه را می خواباند. مهم نیست صد نفر است یا صد هزار نفر. نقش کارگر در جامعه این است. دهقان و خرده بورژوا این قدرت را ندارند. انقلاب پنجاه و هفت ایران را ندیدید؟ قدرت طبقه کارگر را آنجا ندیدید؟

شعار کارگران جهان متحد شوید، یک آرزو یا یک شعار خالی نیست. برای ما مبنای استراتژی و تاکتیک است. در نتیجه موفقیت یا عدم موفقیت هر مبارزه برای ما دو شاخص دارد: اول رسیدن به خواست های آن مبارزه معین و دوم اینکه آن مبارزه در تشکل و آگاهی طبقه کارگر برای مقابله نهائی با بورژوازی چه نقشی دارد، آگاهی و اتحاد درونی طبقه کارگر را چقدر افزایش داده و رهبری فعالین کمونیست طبقه کارگر را چقدر تثبیت کرده است.

برای ما پروسه آگاه کردن و متحد کردن طبقه کارگر یک نبرد سیاسی و عملی همه جانبه است. روشنگری و نشر حقیقت تنها جوابگو نیست. این تلاش یک جدال همه جانبه علیه کل دستگاه سرکوب و دستگاه تولید خرافه است. خرافاتی که تمام میدیا، مساجد و جریانات بورژوائی، از جمله کمونیسم بورژوائی، در ذهن کارگر میکارد، دامن میزند و زنده نگاه میدارد.

این مبارزه، تنها مبارزه با دولت نیست، مبارزه با صنعت مذهب و کل ژورنالیسم و میدیای نوکری، که مانند کلیسای قرون وسطی در خدمت حفظ وضع موجود است، میباشد. مبارزه با کل جریانات بورژوائی است. کسانی که فقط ضد رژیم هستند این را نمیفهمند. برای ما تجربه مبارزه روزمره در پروسه خودآگاهی و اتحاد طبقه کارگر نقش محوری دارد. کمونیسم بیش از هر جا در تجربه زندگی و مبارزه روزمره کارگر است که میتواند چشم او را به حقیقت باز کند. راه موثرتر مبارزه و راه موثرتر رسیدن به پیروزی را نشان دهد.

با امکاناتی که بورژوازی دارد، با دستگاه سرکوب و اختناق اش و مهمتر از آن کل دستگاه تولید خرافه سیاسی و مذهبی و ملی و قومی حقیقت را کذب و کذب مطلق را عین حقیقت می نمایاند. این حکومت طبقاتی حتی اجازه رسیدن صدای حقیقت به کارگر را نمیدهد. دسترسی مستقیم به طبقه و تلاش برای متحد کردن آن در دنیای واقعی برای ما دریچه مهم این اتحاد و خود آگاهی است.

۴- سوسیالیسم، جنبش بازگردان اختیار به انسان

ما معتقدیم، به قول منصور حکمت، اگر زیپ پوست هر انسانی را بکشید زیر آن یک برابری طلب میابید. اما تبدیل این حکم به اینکه انسانها در جامعه طبقاتی همه برابری طلب هستند یک شیادی است.

این "زیپ" با نشان دادن جنبه های غیر انسانی نظم موجود، با انقلاب ایدئولوژیک و با نصیحت کشیده نمی شود. این زیپ وقتی کشیده می شود که جامعه و همه انسانها از لباس تنگ طبقاتی بورژوائی بیرون کشیده شوند. این زیپ وقتی کشیده می شود که بورژوا و کارگری در جامعه باقی نباشد. تا آن وقت انسانها منفعت طبقاتی خود را انسانی ترین

تصویر میبینند.

انسانها وقتی چشم شان به روی انسانیت باز می شود که از موقعیت طبقاتی ضد انسانی شان نجات پیدا کرده باشند. این موقعیت، موقعیت بورژوازی است. کسی که فکر میکند با نصیحت، با یک شاخه گل و یک گیللاس شراب، با موعظه در مورد انسانیت میتواند بر واقعیت طبقاتی جامعه سرپوش بگذارد یا یک متوهم است یا یک شیاد. ما رسالتمان این است که به طبقه کارگر نشان دهیم که بورژوازی تا آخرین لحظه زندگی اش و تا آخرین قطره خونس با چنگ و دندان و با توپ و تفنگ و با بمب در دفاع از مالکیت و موقعیت بورژوازی خود دفاع میکند. انقلاب کارگری را به خون میکشد. هیچ بورژوازی اموالش را داوطلبانه و تحت تأثیر مصلحین و خیر اندیشان رها نمیکند. کسی که عکس این حقیقت را تبلیغ میکند، دروغ می گوید. خاک به چشم طبقه کارگر می پاشد. در نتیجه ما ضمن اینکه برای انقلاب کارگری مبارزه میکنیم و از هر تلاشی برای رفرم در خدمت تسهیل اتحاد و خود آگاهی طبقه کارگر دفاع میکنیم، از هر قدمی که هر فعال کارگری در راه اتحاد طبقه کارگر بر میدارد دفاع میکنیم و خود را در صف آنها میدانیم. این صف، صف اول متحدین ما هستند. ما دوری و نزدیکی مان با دیگران را با این متر می سنجیم و نه با اینکه چقدر دقیقاً مثل ما حرف میزند، چه کسی جمله های ما را به کار میبرد یا به کار نمی برد.

۵- دنیای بهتر دنیای انقلاب کارگری است و بس

ما معتقد به امکان پذیری و ضرورت دنیای بهتر هستیم، اما این به زحمت تفاوت ما با دیگران است. این واقعیت نقطه شروع برنامه دنیای بهتر است. همه جنبش ها تصویری از دنیای بهتر خود را بدست میدهند و جنبش های بورژوازی بنا به تعریف آن را ملی و همگانی اعلام میکنند. کسی که بهشت را اختراع کرد، دنیای بهترش را تصویر کرده است. آن آخوندی که در موعظه های تلویزیونی خود ادعا میکرد که اگر هرکس در تهران یک گوسفند در خانه اش نگاه دارد جامعه ما روحانی تر و خودکفا تر می شود هم دنیای بهتری را تصویر میکند. همه اتویی ها دنیای بهتری را تصویر میکنند. قائل بودن به دنیای بهتر نقطه مشترک همه جریانات اجتماعی، سیاسی و طبقاتی است. مگر هیتلر و استالین دنیای بهتری را تصویر نمی کردند؟

ما به سنتی تعلق داریم که معتقد است دنیای بهتر ممکن است. اما تأکید میکند که این دنیای بهتر فقط با یک انقلاب کارگری و برانداختن سرمایه داری و استقرار حکومت کارگری ممکن است. این انقلاب یک انقلاب انسانی، یک انقلاب ملی، یک انقلاب استقلال طلبانه، یک انقلاب زنانه و غیره نیست. یک انقلاب کارگری است. ما به سنتی تعلق داریم که معتقد است اتوپیسم تنها به جایی نمیرسد، در نهایت اتوپیست ها در خدمت تثبیت خرافه جامعه غیر طبقاتی در ذهن طبقه کارگر هستند.

۶- طبقه کارگر و قدرت سیاسی

ما معتقد هستیم که پیش شرط هر تغییری در ساختار جامعه و علیه بورژوازی تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و استقرار حکومت کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا است.

اما ما معتقد نیستیم که طبقه کارگر در یک روز طلایی به خیابان می‌آید و قدرت را می‌گیرد. هیچ طبقه‌ای در تاریخ این چنین قدرت را نگرفته است.

سرمایه داری با قدرت همه جانبه دستگاه سرکوب و خرافه بورژوازی حتی دسترسی به بخش اعظم طبقه کارگر را برای کمونیست‌ها ناممکن می‌کند. بورژوازی با همه قدرتش، با همه دستگاه اختناق و تحمیق اش و با کل میدیای نوکرش و با همه جریان‌ها و سنت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اش مانع این دسترسی است. کسی به خیال جمع کردن اکثریت طبقه کارگر، قبل از انقلاب کارگری، نشسته است، به خیال محال نشسته است.

انتظار اینکه ما تخم حقیقت را در این دنیا پخش می‌کنیم و کارگر کم آگاه و متشکل می‌شود، شورا درست می‌کند، و غیره انتظار بیهوده‌ای است. تا کارگر یک شورا درست کند، بورژوازی پنجاه تا را سرکوب می‌کند و پنجاه مسجد و نهاد و حزب و جریان سیاسی، مذهبی، قومی و غیره برای تولید خرافه ایجاد می‌کند. شش هزار آخوند تحویل می‌دهند، شصت تا حزب درست می‌کنند و وعده می‌دهد که هر روز پول نفت را می‌آورند در خانه تحویل می‌دهند.

طبقه کارگر در تاریخ دو بار قدرت را گرفته است. یکی کمون پاریس و دیگری در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ هر دو این انقلاب‌ها توسط اقلیت کوچکی از طبقه کارگر انجام شد. کمون پاریس فرصت نکردند اکثریت را با خود همراه کند، اما لنین و انقلاب اکتبر نشان دادند که این ممکن است، راه درست است و اکثریت طبقه را برای مقابله با بورژوازی متحد کرد.

۷ - حزب کمونیستی

ما توهمی نداریم که دست بردن به قدرت از جانب اقلیت طبقه کارگر انجام می‌شود و اما تنها ابزار این دست بردن به قدرت حزب سیاسی طبقه کارگر است. بقیه اشکال تشکل جنبه تکمیلی دارند.

ما فکر می‌کنیم حزبی می‌تواند قدرت را بگیرد و قدرت را نگاه دارد که پشت اش را به استخوان بندی اصلی کارگران کمونیست و فعالین طبقه کارگر داده باشد. ما واقع بین هستیم. از یک طرف میدانیم که انقلاب کارگری توسط اکثریت طبقه کارگر انجام نمی‌شود. از طرف دیگر خوش خیال نیستیم که هر اقلیت و هر گروه توطئه گر و ماجراجوی سوپر انقلابی می‌تواند قدرت را بگیرد و مهمتر اینکه این قدرت را نگاه دارد. حزبی که خواهد به قدرت دست ببرد، باید به مکانیزم دم و بازدم طبقه کارگر و خیلی روشن به شبکه رهبران کمونیست این طبقه متکی باشد و آن‌ها را در بر بگیرد. در نتیجه ما بی تاب هستیم. در نتیجه ما طالب قدرت هستیم. به همین اعتبار ما صف خیر اندیشان نیستیم و صف مصلحین اجتماعی نیستیم. ما صف پراتیسین های طبقه کارگر هستیم.

برای ما تغییر، پراتیک، قدرت، آگاهی، تشکل و قهرمانی همه مفاهیم اجتماعی هستند و نه مفاهیم صادق در مورد مجمع الجزایر افراد اجتماعا بی سازمان. پراتیک، تاکتیک، سیاست و استراتژی برای ما فردی نیست. عمیقاً اجتماعی است. مارکسیسم علم تعمیم است نه پیدا کردن راه حل برای معضلات این فرد یا آن فرد. برای ما اراده انسان یک مفهوم اجتماعی است و نه اراده فردی. در نتیجه برای ما حزب کمونیستی خود طبقه کارگر و نه نمایندگان خود گمارده آن، در مرکز سیاست قرار دارد.

سازمان درست کردن، دست انقلابیون طبقه کارگر را در دست هم گذاشتن، حزب درست کردن، متحد کردن، کنار هم نگاه داشتن، رفتن به مصاف درگیریها و مشکلاتی که این فعالیت به همراه دارد جز وجودی سیاست ماست. متحد نگاه داشتن جمعی که نه با پول بلکه با گذاشتن پول و با گذاشتن مایه از زندگیشان این اتحاد و تحزب را زنده نگاه میدارند هنری است که در دنیای مجازی اینترنت و تلویزیون قابل تحقق نیست. پراتیک اجتماعی و تحزب کارگری از سازمان یابی کمونیستی رهبران و آژیتاتورهای طبقه کارگر تا سازمان سراسری را در برمیگیرد. هرکارگری که بخواد هر نوع اتحادی را در صف طبقه کارگر در مقابل بورژوازی ایجاد کند ما را در کنار خود میابد. در همان حال نشان دادن این واقعیت که تحزب کمونیستی تنها ابزار خاتمه دادن به سلطه سرمایه داری است، یکی از مصاف های اصلی حزب ما بوده است. اشکال دیگر تشکل های کارگری بیگمان ضروری و مفید هستند. تحزب کارگری تنها بر متن سازمان یابی توده‌ای طبقه کارگر در انواع تشکل های مختلف امکان‌پذیر است. اما ابزار حرکت به سمت قدرت سیاسی و ابزار سرنگونی بورژوازی تحزب سیاسی طبقه کارگر است.

۸ - حزب کارگری

در مورد حزب کارگری اساس موضع ما این است:
اولاً - هر حزبی که کارگران یا بخش‌هایی از آن را باخود داشته باشد الزماً و غالباً، حزب کارگری نیست. تقریباً همه احزاب بورژوائی این یا آن بخش از کارگران را به خود جلب میکنند. اکثر اعضای سازمانهای ارتجاعی دنیا آدم کارگر و مستاصل آن جامعه است. بورژوا نه خود را منفجر میکند نه می‌رود در آفریقا تیغ دستش بگیرد و سر مردم را ببرد. آدم مستاصل جامعه و بیش از هر کس کارگران بیکار و گرسنه را به این کار میکشد. کارگری که جامعه را بر سرش خراب کرده‌اند، در عراق تفنگچی مقتدا صدر میشود تا لاقل خانواده خود را زنده نگاه دارد و از درجه‌ای امنیت برخوردار کند، در لبنان به حزب الله و در فلسطین به حماس یا الفتح میپیوندد.

ثانیاً - یک حزب کمونیست کارگری نمیتواند حزب رهبران و فعالین طبقه کارگر نباشد. وقتی میگویم حزب فعالین و رهبران کارگران منظورم این نیست که کارگران یا فعالین کارگری عضو آن هستند یا آن را دوست دارند. منظورم این است که از بالا تا پایین جز اینتگره سازمان، سیاست، رهبری و هویت این حزب هستند. انطور که منصور حکمت در بحث کمونیسم کارگری تشریح میکند. این حرف امروز من نیست. کنگره اول ما قطعنامه‌ای در باره اولویت های حزب دارد که در یک بند آن اعلام میکند که: "کنگره بر اهمیت حیاتی تبدیل طبقه کارگر، بویژه صنایع کلیدی، به پایگاه اصلی سیاسی سازمانی و نفوذ حزب تاکید دارد. این حزب قبل از هر چیز و مهم تر از هر چیز باید حزب رهبران و آژیتاتورهای کمونیست طبقه کارگر باشد."

منظور این نیست که رهبران کارگری هوادار یا عضو ما بشوند، انطور که در سیستم چپ امروز، بخصوص در خارج کشور مرسوم است. منظورم در کل ساختمان حزب از دفتر سیاسی و کمیته مرکزی تا پایین این حزب باید در اساس سازمان این بخش از طبقه کارگر باشد، با این بخش از طبقه کارگر اینتگره باشد. هدف ما این بود که در یک فاصله زمانی معین کل مکانیزم تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری ما این تغییر را بکند.

بهانه میگیرند که اختناق اجازه نمیدهد. این واقعی نیست. یا اگر واقعی باشد خاصیت کمونیست این است که راه برای فایق آمدن بر آن را پیدا میکند. اگر اختناق اجازه تحزب کمونیستی نمیدهد چگونه است که سازمان یابی کارگران و مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی را اجازه میدهد؟ مگر اینکه باور داشته باشید که بدون سازمان یابی کمونیستی رهبران و فعالین کارگری تشکل و قدرت یابی طبقه کارگر ممکن است. این یک توهم است. کسی که معتقد است که تشکل کمونیستی در عالیترین شکل آن در ایران ممکن نیست، فراخوان اش به کارگران که متحد شوید و علیه جمهوری اسلامی به پاخیزید و غیره خالی بندی است. مگر رهبر تحزب یافته کمونیست طبقه کارگر مشغول کاری بجز سازمان دادن توده ای، آگاه کردن و متحد کردن طبقه کارگر دارد؟ مگر نباید طبقه کارگر در مبارزه اش رهبری کنند؟ مگر رهبری محلی را از دور می شود انجام داد؟ مگر کسی میتواند جای رهبران عملی و محلی را در تشکل کمونیستی بگیرد؟ مگر فرضاً رهبر تحزب یافته و عضو کمیته مرکزی یا دفتر سیاسی یک حزب کمونیست کارگری در نفت یا ذوب آهن مشغول چه کاری بجز سازمان دادن همین فعالیت است؟ ما جزو آنهایی هستیم که فکر میکنیم خالی بندی کار درستی نیست. شعاری که میدهیم باید عملی باشد، باید منظورمان همان باشد که میگوئیم، دنبال عملی کردنش برویم.

۹ - معضلات تحزب سیاسی در قرن ۲۱

قرن بیست و یک علاوه بر عرصه عمومی جامعه، در عرصه سیاست توحشی را به منصفه ظهور نشانده که در قرن پیش بی سابقه بود. سقوط بلوک شرق و شروع دور جدید نزاع برای تقسیم دنیا و تصرف بازارهای کالا و بخصوص بازار کارآرزان، جامعه را به توحش بیسابقه ای برگردانده است.

نه مارکس، نه کموناردهای پاریس، نه لنین و نه ژالوگزامبورگ و نه انقلاب روسیه و آلمان و نه انقلاب ۵۷ در ایران با این پدیده روبرو نبودند که علاوه بر دولت و حکومت، اپوزیسیون مسلحی وجود دارد که اگر دستش برسد و منفعتش ایجاب کند، از پوزیسیون جنایت کارتر است.

در آن زمان اپوزیسیون به خود بمب نمی بست و در اجتماع کارگری خود را منفجر نمیکرد، در آن زمان آدم "مبارز" سوار هواپیما نمیشد و خوراک به ساختمان های یک شهر نمیزد، در آن زمان کسی چندین هتل و خیابان را به محل قتل عام تبدیل نمیکرد، تازه در اواخر آن دوره حزب دمکرات کردستان ایران را داشتیم که کمونیست ها را به جرم تبلیغات کمونیستی مورد هجوم قرار میداد، پیشمرگان زن را مورد تجاوز قرار داد و بعد به قتل رساند. در آن زمان بن لادن، طالبان، حزب الله، انصارالله، جرج بوش و تونی بلری، سلفی ها و غیره وجود نداشتند.

قرن بیست و یک قرن تبدیل شدن سناریوی سیاه و پاشیدن جامعه و دست بردن اپوزیسیون به اسلحه علیه اپوزیسیون است. شما در ذوب آهن شورا یا یک اتحادیه ای درست کنید بورژوازی ترور میکند. چه در پوزیسیون و چه در اپوزیسیون. اگر پوزیسیون به قید و بندهایی پابند است، اپوزیسیون هرچه بیشتر خود را انقلابی بداند جنایتکار تر میشود.

ما در تجربه سازمان سازی در کردستان، علاوه بر دولت، دائماً با تهدید سلفی ها، وهابی

ها رو به رو بوده ایم. همین هائی که همین چند روز پیش در مهاباد در میان مردم بمب منفجر کردند. اگر امروز تحزب کمونیستی قدرت دفاع از خود در مقابل این لشکر سلم و تور ارتجاع را نداشته باشد بنا به تعریف بازنده است. قابلیت دفاع از خود جزء اینتگره تحزب و سازمان یابی اجتماعی در دنیای امروز در قرن بیست و یک است. اگر این کار را نکنید ارتجاع چه در قدرت و چه در اپوزیسیون در نطفه خفه تان میکند. منظورم از قابلیت دفاع از خود دست بردن به اسلحه نیست. زمان آن هم خواهد رسید. اما امروز بیش از هر چیز دادن خود آگاهی و دادن قدرت اجتماعی دفع این اشرار مسلح به تحزب کمونیستی است.

این دارودسته های ارتجاعی که یک سرشان در قدرت است و سر دیگرشان در اپوزیسیون. اینها کارگر و کمونیستی که یک درجه متشکل بشود را فوراً مرعوب میکنند. ایده گارد آزادی از اینجا می آید نه از ادامه جنگ مسلحانه در کردستان یا مبارزه مسلحانه چریکی.

۱۰ دیکتاتوری پرلتاریا دیکتاتوری طبقه کارگر بر علیه بورژوازی است.

دیکتاتوری پرلتاریا دیکتاتوری طبقه کارگر بر علیه بورژوازی است. حکومت انسانها نیست، کائوتسکی ها، جرج مارشه ها و برلینگونرهای نیم پز ایرانی که شاخه گل بدست گرفته اند تا سوسیالیسم را برای بورژوازی قابل فهم و قابل هضم کنند، به کمبود انسانیت در انقلاب اکتبر خرده میگیرند، لیبرال های دیر رسیده ای هستند که به چشم طبقه کارگر خاک می پاشند. اینها صف خائنین به طبقه کارگر هستند. طبقه کارگر با دیکتاتوری پرولتاریا جامعه کمونیستی را مستقر میکند و هر جور مقاومت و مقابله قهرآمیز بورژوازی را با قهر جواب میدهد. این فرمولی است که انگلس به ما داده است، مارکس و لنین به ما آموخته اند و تجربه کمون پاریس و انقلاب اکتبر به ما داده است و منصور حکمت به ما داده اند.

ما جزو آن کمونیستها هستیم که فکر نمی کنیم انقلاب اکتبر به ضدانقلابیون روسیه بدهکاری لیبرالی دارد، باید از عدم رعایت شئون انسانی در مقابل آنها معذرت بخواهد یا خود را اصلاح کند. انقلاب اکتبر جواب ترور سفید را با ترور سرخ داد و راهش هم همین بود.

ما تصور نمی کنیم که بعد از انقلاب کارگری بورژوازی یک دفعه در انسانیت ما ذوب میشود. ما به تزه های کائوتسکی و برلینگونر و جرج مارشه اعتقادی نداریم که باید کمونیسم مشت های بسته را به کمونیسم آغوش های باز تبدیل کنیم و طبقه کارگر را به آغوش بورژوازی دعوت کنیم. بر عکس، ما می خواهیم به طبقه کارگر بیاموزیم و به طبقه کارگر نشان دهیم که بورژوازی بعد از سرنگونی، همان گونه که مارکس و لنین و منصور حکمت می گویند، مقاومتش صد چندان میشود. تا پای جان از مالکیت اش دفاع میکند.

ما ابائی نداریم که اعلام کنیم که باید به طبقه کارگر آموخت که حکومت کارگری درست مثل حکومت بورژوازی دیکتاتوری است. دیکتاتوری یک طبقه است علیه طبقه دیگر. حکومت طبقه ای است که قوانین خود را حاکم میکند و ضد انقلاب و تروریست اسلحه

برداشته را سرکوب میکند. طبقه کارگر باید حاضر باشد که اگر بورژوازی دست به ارعاب و ترور بزند، که خواهد زد، با قدرت و با ارعاب و ترور جوابش را بدهد. ما تضمین میکنیم که طبقه کارگر شاخه گل به ضد انقلاب مسلح خود نمیدهد. مبارزه سیاسی به جای خود، جایی که علیه حکومت کارگری دست به ارعاب و اسلحه ببرند، حکومت کارگری تا نابودی آنها از پای نخواهد نشست.

